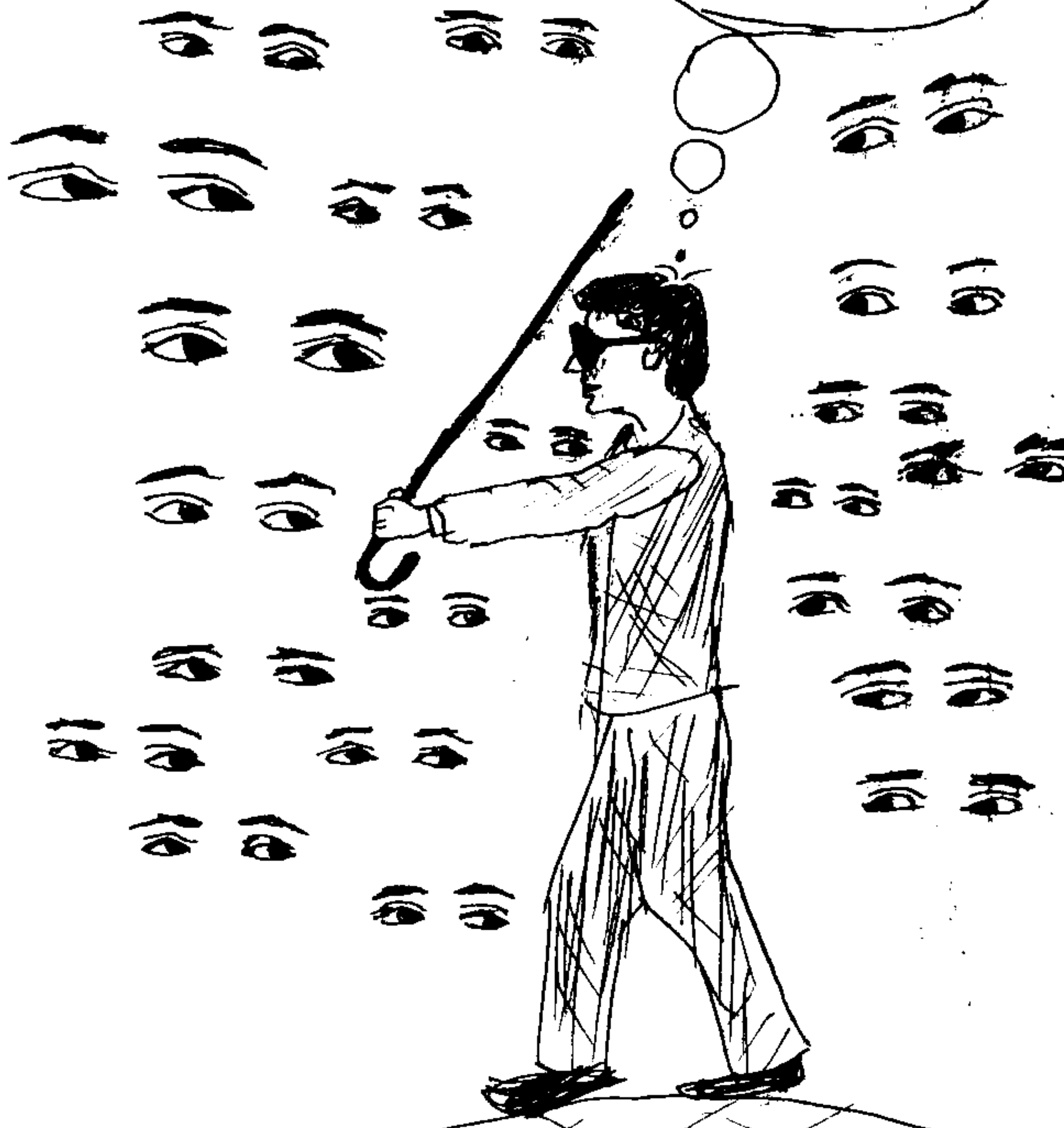
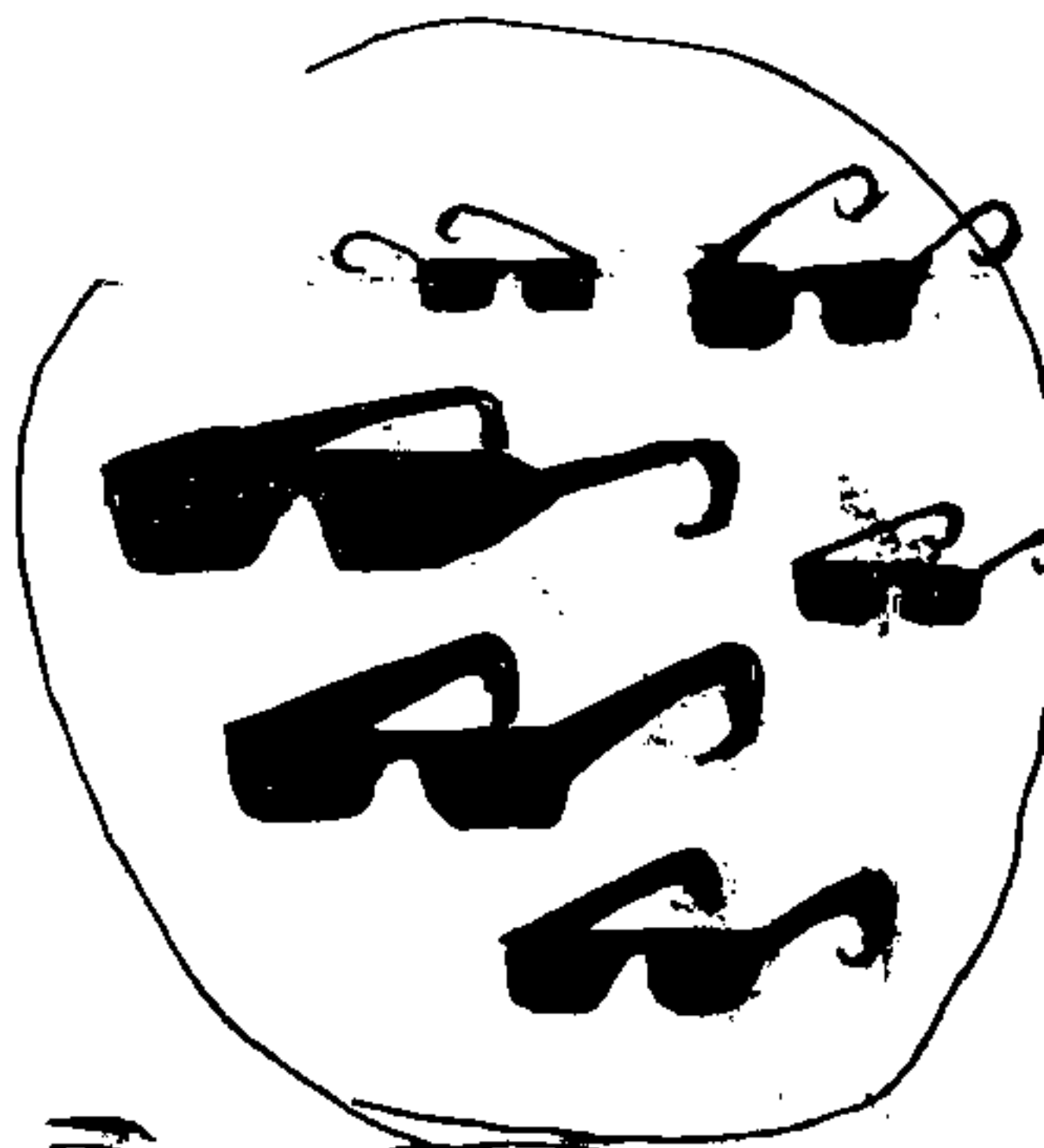


اندر دیوانت کورمی

در سرزمین بنیامین

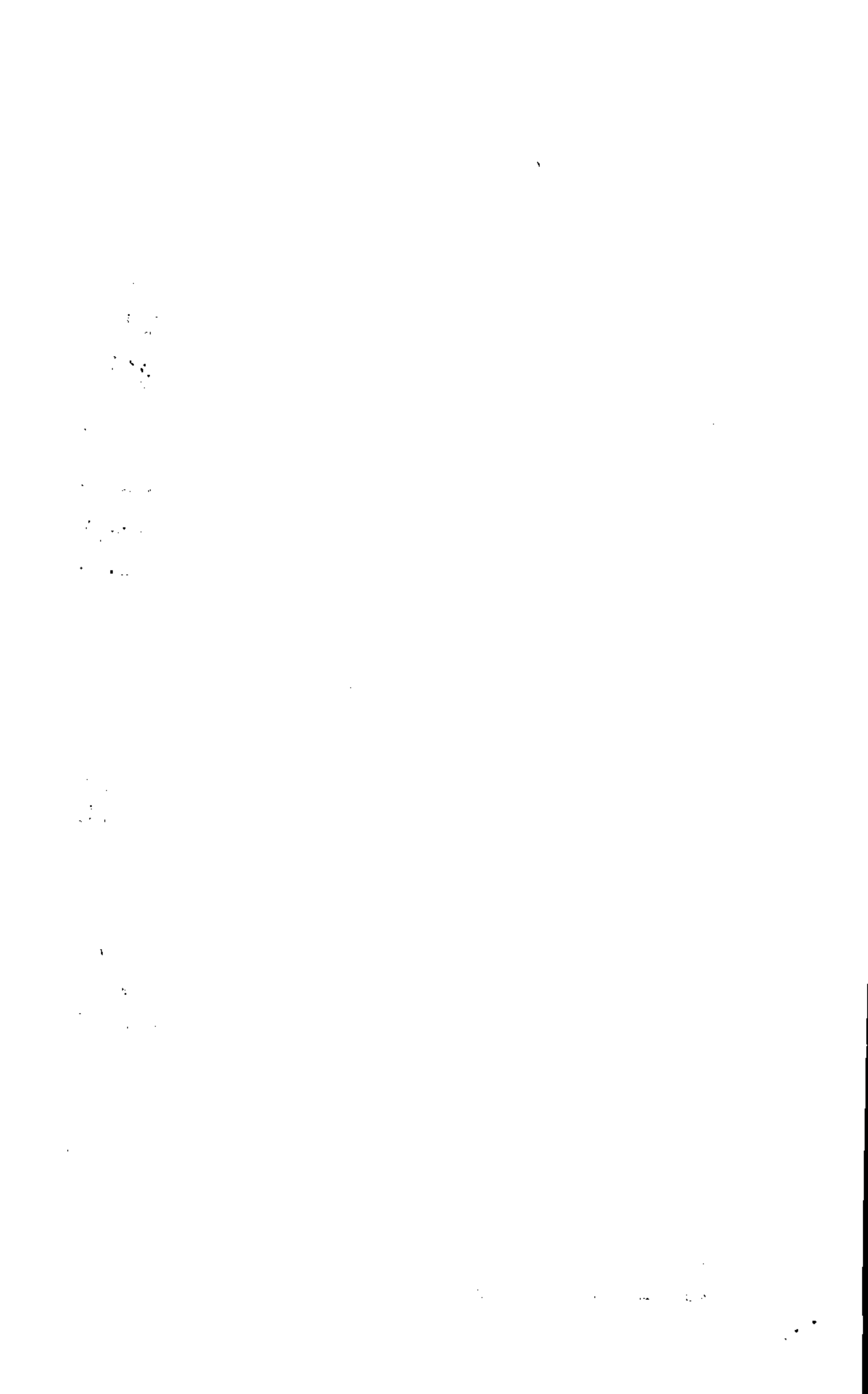
از عزت مصطفی نزار



جلال

فهرست

صفحه	موضوع
۱	پیدگفتار
۲۲	نقد ادبی چیست؟
۴	چه يك ميل حاكم چه سيمد گواه
۱۱	اندر کاربرد چماق نادانی
۱۸	رابطه اخلاق و ادبیات
۲۸	رابطه سیاست و ادبیات
۲۹	نویسنده تجربی دیگر کدام صیغه است؟
۳۵	اندر کیفیت رفوگری و وصله چسبانی
۳۷	سوسیالیسم و آزادی قلم
۴۲	رابطه فرم و محتوی
۴۵	برخورد خدای گونه
۴۹	نویسندگی و زندگی خصوصی نویسنده
۵۳	يك بام و دو هوا
۵۸	درباره نظام تولید آسیائی
۶۶	گفتار و اسپین
۶۸	ضمایم



می‌گویند آوارگی ارزشها را دیگر گونه میسازد. شاید در این سخن حقیقتی نهفته باشد. می‌بینیم و می‌شنویم که در این پلدای شکست و آوارگی یک سلسله ارزشهای واژگونه بعنوان "قوانین و حقایق خدشه ناپذیر زندگی" جا زده میشوند. بسیاری از افرادی که این ارزشها را رواج میدهند حتی از تباهی که گرفتار آن شده‌اند ناآگاهند. آنان با این تباهی خو گرفته و با آنها رشد یافته‌اند، کج رویهای مکرر خود را تجربه و توهمات خویش را علم و هنر می‌پندارند.

اینجانب به عنوان يك خواننده با برخی از این ارزشها که گاهنامه قصه شماره ۱ "روزی ۰۰۰۰۰ روزگاری" نشر دهنده آن بود در شماره ۲ همین گاهنامه برخورد نمودم. در گاهنامه شماره ۳ فردی با نام مستعار الف - نوین بر نوشته اینجانب نقدی نوشته است تحت عنوان "اندر روایت مردی در سرزمین کورها". ایشان در این نوشتار سلسله ارزشهایی را ارائه داده‌اند که بنظرم رسید در برابر آن بقول معروف "اگر خاموش بنشینم گناه است." هدف از نوشته حاضر باز نمودن تلاشی است که برای تبلیغ و ترویج و جاساندن آختن پوچ گرایسی ادبی و تهی کردن ادبیات از جنبه طبقاتی و اجتماعی اش صورت گرفته است. من در عین این افشاگری همه‌ای از نظام ارزشی مورد نظر خود را نیز ارائه خواهم داد و بیش از هر چیز به مفاهیم مطروحه اندیشه‌های ارائه شده

خواهم پرداخت .

نقد ادبی چیست؟
.....

الف - نوین میخویسد : " نقد ادبی میکوشد تا اسرار پنهان دنیای هنرمند را از خلال کار او آشکار سازد . زمینه اجتماعی تاریخ يك اثر هنری را ترسیم کند . تکنیک هنری نویسنده را ارزیابی نماید . تصاویر ساخته شده توسط نویسنده و درجه موفقیت آنها را مشخص کند " . تا اینجای قضیه درست . ولی این تمام مطلب نیست . اجازه دهید به ذکر يك تمثیل مذهبی بپردازم : آورده اند که یزید بن معاویه نامه ای به این مضمون به شریع قاضی نوشت که هر کس بر خلیفه زمان خودش خروج کند تکلیفش چیست ؟ شریع در جواب نوشت : " تا خلیفه زمان که باشد و خروج نکنند که ؟ " یزید که از نامه نتیجه مطلوب نگرفت به صلاح حدید عمرین عاص هفده شتر بآب‌های طلا و نقره برای شریع فرستاد . آنگاه بود که شریع چنین فتوی داد : " هر کس بر خلیفه زمان خودش خروج کند خودش مباح و مالش حلال " . پس از این تمثیل ، پرسشی دارم و آن اینکه اگر نه هنرمندی در کار باشد و نه دنیای هنرمندان و نه آنچه عرضه شده است ارزش هنری داشته باشد ، آنگاه تکلیف خواننده بی پناه چیست ؟ آیا نباید خواننده به افشای آنچه که عرضه شده است بپردازد ؟ مخصوصاً وقتی که در بازار گوی فروشان اغلب دکانها تخته شده است و

و خرمهرها بجای جواهر ناب عرضه میشوند و توده‌های مردم هم وقتی که به آنچه که میخواهند دست نمی‌یابند مجبورند آنچه را که هست تجربه کنند. حال شما چه اعتراضی دارید که در این بازار آشفته خواننده‌ای غربالی بردارد و سعی کند سره را از ناسره بازشناسد و بازشناساند؟ اینجاست که می‌خواهم برایتان بگویم که نقداً ادبی بمراتب از آنچه شما فرموده‌اید فراتر می‌رود. نقد از نظر معرفت‌شناسی به "داوری نشستن" است و حتی فراتر از آن "موشکافی" و "تحلیل گری" است و چنانکه افتد و دانی و در مورد من و شما هم صادق است معیار این سنجش را - با توجه به شرایط اجتماعی منتقد - تفاوت از زمین تا آسمان است. مثلاً منتقدان امپرسیونیست معتقدند که کافی است منتقد احساسات خودش را بیان کند و نیاید به چرایی امروز این احساسات بپردازد. نقد مارکسیستی نه تنها به ویژگی اثر هنری می‌پردازد بلکه به محیط و جامعه‌ای که مولد آن هنر است نیز توجه مخصوص دارد و اینجاست که بقول تروتسکی "مارکسیسم به تنهایی قاطعاً در توضیح هنر که چرا و چگونه گرایش مشخصی در هنر در دوره مشخصی از تاریخ پیچیده می‌آید" نقد مارکسیستی ضمن تأکید بر زیبایی‌شناسی و ظرافت‌بدایع هنری، "هنر ماورا" طبقاتی را مردود می‌شمارد. و اما کار من که شما آنرا بزیر شلاق فحش و ناسزا کشانیده‌اید، با دیدن پرداختن به یک نقد هنری و ادبی صورت‌نگرفته است. اطمینان دارم آن دسته از خوانندگان

که روزی روزگاری شماره ۱ را خوانده‌اند با اینجانب هم عقیده‌اند که تقریباً هیچ‌یک از قصه‌های آن گاهنامه ارزش ادبی نداشته‌اند. من نه بعنوان يك منتقد ادبی با شما برخورد کردم و نه بعنوان عضو "کارگاه نویسندگان ایرانی" بلکه بعنوان يك خواننده برداشت خود را رقم زدم. حتی عنوان نوشته خود را "سیری در روزی ۰۰۰۰ روزگاری" نام نهادم نه يك نقد ادبی "عالم‌فما اعتراض دارید که چرا مطالبم را با دید سیاسی خاص خویش مطرح کرده‌ام؟ دوست عزیز بیایید خود را گول نزنیم هرکس هر اثری را عرضه می‌کند حتی سردمداران بی‌طرفی، بوجی و "هنر ماوراء طبقاتی" نیز از دیدگاه سیاسی خاص پیروی میکنند. زیرا هنر با تمام پیچیدگیها و ظرافتها یکی منبعث از خود زندگی است و سیاست هم جزئی جدائی ناپذیر زندگی بشمار است. نویسندگانی که جدا از خوانندگان و فراتر از زمان و مکان می‌نویسند بهتر است نوشته خود را بعنوان کالای لوکس برای خودنگه دارد و بس.

چه يك ميل حاکم چه سيمد گواه
.....

الف - نوین در رابطه با نوشته اینجانب مینویسد: "نویسنده اما در سراسر نقد ادبی خود آنچه را که میجوید برخورد فردی و مشخص با نویسندگان است..." یکی را مالیخولیائی می‌نامد و دیگری را خرده‌بورژوازی سرخورده، پس - حاجی.

از الف نوین می‌پرسم چگونه میتوانم با نویسندگان برخورد شخصی داشته باشم در حالی که اولاً

* - Iranian Writers' Workshop عنوانی است که در پشت جلد "روزی ۰۰۰ روزگاری" شماره ۳ با خط درشت چاپ شده است.

با آنان هیچگونه رابطه شخصی ندارم ثانیاً آنان
 یا به تقلید از نویسندگان بزرگ و یا بمثابه اعضای
 سازمانهای سری اسامی مستعار دارند؟ من، نویسنده
 را با استفاده از يك روش قیاسی و از روی نوشته‌اش
 مورد قضاوت قرار داده‌ام. • باین ترتیب در ابتدا
 يك اظهار نظر کلی در مورد نویسندگان نموده‌ام بعد
 نوشته‌های حضرات را تك تك و همراه با نقل قول و
 دلیل و مدرک موید کافی کرده و این نتیجه گیری
 را ثابت نموده‌ام. • وقتی ثابت شود نوشته‌های
 بر مبنای خیال بافی و بی سروته است (ب- آر) •
 میتوان و باید نویسنده آنرا مالیه خولیاثی نامید
 و یا زمانی که کسی دست به قلم می برد تا خرده -
 بورژوازی درب و داغان را با شکوه و جبروت جلوه
 دهد (" نصیر در انگشتهائی از فولاد) این فرد معلوم
 است که نماینده چه ابقه‌ای است. • برای آنکه فرد
 طبقه‌ای را نمایندگی کند لازم نیست خود از آن طبقه
 برخاسته باشد. • می گوئی چرا به نصیر گفته‌ام
 " پسر حاجی " و مبلغ گرفتن دوست دختر پرچم سفید ؟
 اینرا من نگفته‌ام خود ایشان فرموده اند: " و من
 احساس میکنم پدر خودم است. • حاجی که سالها
 ندیده‌اش. " ویا از قول نرگس مینویسد: " بیشتر از همه
 زخم بخودم میزدم. تا به روز ... پرچم سفید. "
 (ص ۱۵ و ۱۶) • در همین جا بگویم که من " قهرمان
 سوبژکتیف " داستانهای نصیر و دیگران را با " خود
 نویسنده عوضی " نمی گیرم. • این خود نویسنده
 است که عوضی گرفته است. • در هر سه داستان نصیر،
 قهرمان داستان نویسنده‌ای است بنام نصیر (جل-
 المظالم مثل اینکه معجزه شده است) حال اگر
 همینگوی همه جا قهرمان داستانش ار نست همینگوی

نام داشته باشد او شرح حال خود را نوشته است و
 منتقد هم ناگزیر به این ترتیب با او برخورد
 می کند. حال می گویند چرا ایشان را در برخورد
 با " زخم معده سر دبیرش " دن کیشوت خواننده ام
 خیلی ساده است در این داستان گونه نویسنده ای بنام
 نصیر خود را به سمت سر دبیری یک نشریه موهومی
 منصوب می کند و بدون اینکه کوچکترین شناختی از خود
 بجای گذاشته باشد می رود که یک انقلاب فرهنگی در
 بین ایرانیان مقیم مونترال بوجود آورد. این چکید
 داستان است. حال معلوم نیست چرا الف - نویسن
 بش آمده است مگر این شیوه مرضیه دن کیشوت
 مرحوم نبود؟ الف - نویسن مدعی است که منتقد
 (اینجانب) " نصیحت بزرگ و پدرانہ " و در نقش
 یک مسئول حزبی به او (نصیر) می گوید که باید
 این نصایح را " با عمل آگاهانه و همکاری اجتماعی
 توأم سازد ". در این رابطه باید خدمتشان عرض کنم
 که انتقاد دارای دو کفه ترازوست: از یک طرف ارزشی
 مورد سنجش قرار می گیرد و از طرف دیگر ارزش مورد
 نظر منتقد در برابر آن قرار داده میشود. نصیر
 در نوشته اش تلاش خود را برای یک عمل اجتماعی
 با آب و تاب نقل میکند. بنظر جنابعالی
 اگر کسی در برخورد با این نوشته از " عمل
 آگاهانه و همکاری اجتماعی " سخن بگوید میشود حزب
 یا پدر نصیحت کننده؟ جالب این است خود شما
 هم در برخورد به نوشته من پس از صفرا و کبراهای
 بسیار، اندرز داده اید: " منصفانه... نظر دهید " و
 شماری هم چاشنی مطلبتان کرده اید. شما که باین
 ترتیب علیه خودتان هم انشعاب کرده اید. یسار

حافظ بخیر که سالها پیش سرود :

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس با زپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
اما اینکه نوشته‌اید که " جای آن دارد که از نویسنده
سؤال شود که شمارا چه کسی می‌شناسد؟ " پرسش
شما مرا به یاد مکتوبات جلال الدوله و کمال الدوله
میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌اندازد که در آن وقت
که کمال الدوله از استدلال فرو می‌ماند به شیوه
آخوندی متوسل میشود و میگوید " تو اصلاً که هستی
و چه کسی ترا می‌شناسد؟ " جناب الف - نویسن
منظور از این شناخت این است اگر منم برای خود
رساله‌تدوینی فرهنگی و هنری قائل باشم باید
حداقل شناختی از خود برای جامعه‌ای که میخواهم
آنرا تغییر دهم بجای گذاشته باشم در غیر اینصورت
در جامعه‌ای که رفیق به رفیق از پشت‌خنجر می‌زند
انتظار همکاری و اعتماد از مردم داشتن انتظاری است
عبث و ناشی از ناپختگی اجتماعی . نکته دیگری که
ناگزیرم خدمتتان عرض کنم این است که اعمال
اجتماعی انسان زمانی با ارزش است که از روی آگاهی
صورت‌پذیرد نه اعتیاد . وجه تمایز کارآگاهانه
انسانی و کار غریزی حیوانات دقیقاً در همین نکته
است . حال شما می‌فرمائید مال‌بخویشی خواندن
یکی دیگر از نویسندگان قصه نامه ظلمی است بزرگ . به
نظر من چنین نیست زیرا قهرمان داستان این نویسنده
محترم، خودنویسنده‌ای است که بچه خود را به پسا رک
می‌برد ولی یکباره می‌رود در عالم هیروت بچه
گم و در نهایت با کارد آشپزخانه پدر کشته میشود .
ایشان میخواهد دنیای درون نویسنده مطلوب خود را

تصویر کند ولی از این نکته غافل میماند که نویسندگی باید در خدمت زندگی باشد نه زندگی در خدمت اعتیاد به نگارش فلان فرد مالیخولیائی. اجازه دهید برای روشنتر شدن نظرم، شعری نقل کنم از رابنیدرانات تا گور شاعر شهیر بنگالی :

نیمه شب مرد زاهد گفت : " اینک وقت آنست که به جستجوی خدا پردازم . چه کسی تا کنون مرا در اندیشه باطل زن و فرزند اسیر ساخته بود ؟ "

خدا آهسته گفت : " من " ولی زاهد نشنید .

زن و فرزندان در کنج خانه در آغوش یکدیگر بخواب رفته بودند .

مرد گفت : شما کیستید که سالیان دراز مرا با زیجه خود ساخته بودید ؟

صدا باز پاسخ داد : " آنها خدا بند "

ولی زاهد نشنید .

کودک خرد سالش که در کنار مادر آرمیده بود، در خواب فریادی کشید .

خدا فرمود : " بمان ای دیوانه از خانه خود دور شو . "

ولی زاهد نشنید .

خدا به شکوه گفت : چرا بنده من از من می گریزد تا در جستجویم سرگردان شود ؟ "

جان کلام و عصاره مطلب در همین است که زندگی را کرانه‌ای است بی کران و هنرمندان باید زندگی را برای هنر خویش بلکه باید خلاقیت خود را از زندگی کسب کنند و آنرا برای زندگی بخواهند . تنها در این صورت است که هنر زندگی است . البته گاهی برای تداوم زندگی و تعالی نوع بشری خود، انسان ممکن است از حیات جسی خود نیز چشم بپوشد ولی این فرق میکند با نویسندگی

که بنا بر عادت و در عالم خلسه و خواب و خیال
 مینویسد و در این رهگذر فرزند خردسال خود را نیز فدای
 حواس پرتی خویش میسازد. در این رابطه است که
 حقیر نوشته‌ام: "کسی که نتواند برای فرزندش
 پدر خوبی باشد چگونه میتواند برای جامعه نویسنده
 و مربی با ارزشی باشد؟" الف - نوین که نمیخواهد
 متن نوشته ب - آرش و زمینه برخورد مرا ببینند،
 در رابطه با پرسش فوق تنها به سروصدا و جیغ و داد
 اکتفا میکند.

الف - نوین جامعه ایرانی مقیم مونترال را به
 جماعت کوران تشبیه میکنند و مرا به مردی درس‌زمین
 کوران، در حالی که خود، نوشته عین - دال را اصلاً
 نمی‌بینند و چماق انتقاد را بر فرق من فرو میکوبند
 که چرا او را "یاوه گورکیک و مستهجن" نامیده‌ام
 اجازه دهید فقط دو جمله از عین - دال نقل کنم و
 قضاوت را به عهده شما خوانندگان عزیز بگذارم:
 "چون مقدم را با جگر طهارت داده بودم... ولقمه
 از جگر خوردم... (روزی ۰۰۰ روزگاری ص ۳۵)
 "زیب‌شلوار را پائین کشیده آقای مهندس را بدست
 گرفتم که به اندرونش حواله سازم" (ص ۳۶) و داستان
 ایشان برای این سیاق ادامه مییابد.

اجازه دهید مثالی بزنم که از قدیم گفته‌اند
 "در مثال مناقشه نیست": چندین سال پیش در دوره
 کاروان مردی بود بنام "بالاخان" که بین فارس و
 کرمان به شغل شریف راهزنی اشتغال داشت. کاروانیها
 و مال باخته‌هایی که جناب بالاخان بر سرشان تاخت
 آورده بود چنین تعریف میکردند: "بالاخان بعد از
 آنکه آدم را کاملاً لخت میکرد، مالها و لباسها را

یکجا جمع می کرد و مال باخته مادر مرده را بر سر اموال
 حاضر می کرد و دو تا چماق محکم با گرده اش آشنا می کرد و
 می گفت: "یا لاکا کاسگ زور بزن خنده بکن و بگو
 مبارک باشه". دیدگاه و استدلال الف - نوین بی اختیار
 مرا بیاد "منطق بالاخانی" می اندازد. گویا از
 نظر الف - نوین خواننده بی پناه باید در برابر هر
 نوشته ای از قماش نوشته فوق بیه و چه چه بگوید تا
 آنکه با وقت و احساسات و زندگی او بازی کرده است
 در کار خوب و خوب شود. این است شیوه نقد ادبی شما
 جناب الف - نوین؟ واقعا "که دست مریزا دوست عزیز!
 شما منتقدید یا رفوگر؟ به بینید چقدر هم طلبکار
 شده اید و چقدر منت می گذارید: "اگر عده ای را با
 معیارهای نقد ادبی آشنائی نیست ما از آن با خبریم"
 نه! شما از معیارهای نقد ادبی با خبر نیستید
 جناب عالی فقط یک آئینه تمام قدر برداشته اید و
 خودتان را در آن می بینید و بس. مثل ناصرالدین
 شاه که می گفت: "شب جمعه نگاه در آینه کردیم
 خودمان از خودمان خوشمان آمد". و چون قوه بصیرت
 ندارید نمیتوانید حتی خود را آنطور که باید در آینه
 به بینید. واقعا "الکساندر پوپ چقدر زیبا می گفت که
 "دانش کم خطرناک است".

بنظر اینجانب یک نوشته خوب باید از انسجام
 منطقی برخوردار باشد و منطق درونی آن با توجه به
 زمینه داستان برای خواننده قابل قبول باشد نویسنده
 زمانی که داستان خود را آغاز میکند همراه با آن
 منطقی را خلق می کند که باید داستان از آن تبعیت کند
 و نویسنده نمیتواند قهرمانان خود را بدخواه خویش
 برقصاند. اگر در منطق و روند طبیعی داستان خللی

وجود داشته باشد خواننده حق دارد قضاوت کند که اشکالی
در کار خود نویسنده بوده است.

اندر کاربرد چماق نادانی

.....

الف - نوین که مرابه غرض و مرض و سرخور د
شخصی با نویسندگان متهم می کند خود در رابطه با
اینجا نب می نویسد :

" اما در همین جا از افاضات آن منتقد بزرگ بیاید
بگویم که اولاً بن جانسون نویسنده نیست و نبوده
است اشتباه به عرض آن حکیم ارجمند رسانده اند که
Lynden Baine Johnson در حقیقت سی و ششمین رئیس
جمهور آمریکا بوده است آنکه منظور شماست *Samuel*
Johnson است که از سال ۱۷۰۹ تا ۱۷۸۴ میزیسته
است."

اولاً بگویم کسی به عرض من رسانده است من
نمایشنامه ولین اثر بن جانسون (۱۶۳۷ - ۱۵۲۲) را که
سالها پیش بفارسی ترجمه شده است در سال ۱۳۴۸
مطالعه کرده ام . اغلب کتابهای راهم که در نوشته ام
ذکر کرده ام خود را سا خوانده ام . کتاب بن جانسون
در ایران خیلی مشهور شد و حتی برخی اعتقاد دارند که
صانع هدایت در نگارش " حاجی آقا " تحت تاثیر آن
بوده است . الف - نوین که مرا مردی میدانند
در سرزمین کوران این حقایق را نمی بیند و با
خودشیفتگی می نویسد " ما را بر با صره خودشکسی
نیست " . حال آیا حق دارم به ایشان بگویم که درست
موضوع برعکس است شما نه تنها کوری هستید در سرزمین
بینایان که همه را کور میدانید و خود را روشن بلکه

از آن بدتر از نادانی خود چماق محکمی می سازید و
و بر دیگران فرو می بارید . همین جا عرض کنم که
شناختن بن جانسون برای يك نویسنده یا منتقدگنا
کبیره نیست؛ همه چیز همگان دانند و همگان هنوز
از مادر نزاده اند، لیکن چهل برحقیقت^۱ به صورت
پرده ای برای انکار حقیقت در آوردن گناهی است
نابخشودنی و بدتر از آن اینکه این چهل توسط
نویسنده ای که ادعای روشنگری دارد بصورت چماق تکفیر
بکار گرفته شود. منتقد ادبی الف - نوین فضل
فروشانه به ما حالی می کند که حتی نام پدری و ششمین
رئیس جمهور آمریکا را میداند ولی او زحمت اینرا
بخود نمی دهد که لای يك دایره المعارف ادبی را باز
کند و به بیند بن جانسون نویسنده بوده است یا خیر
بر من این کار را برای ایشان کرده ام که در آخر همین
نوشته خواهد آمد لیکن بر قوه با صره ایشان شك
دارم که باز هم این مدرک عینی را نگاه کند.
انسان در يك لحظه میخواهد گناه فوق را بعنوان
يك خطای معرفتی بر منتقد مذکور ببخشد و کلسوخ
انداز را با سنگ پاسخ نهد، لیکن وقتی نظیر این
خطا در ۵ صفحه بعد تکرار میشود انسان به این
نتیجه می رسد که این يك مساله خصلتی و شیوه عمل
يك کاسبکار بی فرهنگ است. الف - نوین در پنج
صفحه بعد نوشته مرا چنین توصیف می کند: ".....
آن برخورد مرعوب کننده از بالا با خروارها اطلاعات
نا درست از قبیل بن جانسون و شخصیت های خود آفریده ای
چون یوهان اسپا یز که وجود خارجی ندارند؛ اجازه
میخواهم از ایشان بپرسم " این خروارها اطلاعات
نا درست " کدامند؟ شما فقط دومت از آن ارائه
داده اید یکی بن جانسون و دیگری یوهان اسپا یز که

" وجود خارجی ندارند ". مشت اولتان را باز کردم و حالا میرسم به یوهان اسپایر یا یوهان اسپایس که اولین خالق اسطوره فاوست است و کتاب " دکتر فاستوس " اثر کریستفر مالرو بر مبنای آن قرار دارد. بنظر میرسد جناب عالی در شمار آن دسته آدمها هستید که خیال میکنند جز خودتان و دانسته های ناچیزتان هیچ چیز در دنیا وجود ندارد. شوپنهاور در کتاب " مطالعاتی در باره بدبینی " این قبیل شخصیتها را به خوبی توصیف کرده است: " هرکس محدودیت دید خود را به عنوان محدوده جهان در نظر می آورد. " تمثیل معروفی است که کودک لوچی از مادر می پرسد: چگونه بجه های لسوچ همه چیز را دوتا می بینند؟ چرا من دو ماه آسمان را چهار نمی بینم؟ " حکایت این قبیل افراد داستان آن کودک لوچی است و یا مردی که عینکی سیاه بچشم داشت و همه چیز را تیره می دید. بقول مولوی:

پیش چشمت داشتی شیئی کبود

زان کبودت هر دو عالم مینمود

مولوی در دفتر سوم مثنوی داستانی نقل میکند از شهری بزرگ و پر جمعیت که سه " خام ناشترو " کوروکر و برهنه های را در خود جای می داد:

آن یکی بس دور بینود دیده کور

از سلیمان کور دیده پای مور

و آینه گریس تیز گوش و سخته گر

گنج و دروی نیست یک جوسنگ زر

و آندگر عور و برهنه لاشه تا ز

لیکن دامنه های جامه او دراز

این سه تن که خود را بیباک و شجاع و داناتر از همگان می پنداشتند همیشه در توهمات یکدیگر شریک بودند. روزی طی نشستی با یکدیگر برای زنی پرداختند، کور گفت: " میبینم که لشگری عظیم سوی شهر می آید، تعداد و آرایششان را بخوبی میتوانم برایتان بازگو کنم. " کره کور را تائید کرد که " من نیز هیاهو و حتی نجواهای آنان را می شنوم. " برهنه ابراز نگرانی نمود که مبادا لشکریان فرا رسند و ویرالخت کنند:

کور گفت اینک سپاهی می رسند
من همی بینم که چه قوتند و چقدر
گفت کر آری شنیدم بانگشان
گرچه می گویند پیدا و نهان
آن برهنه گفت ترسان زین منم
که بجز نداز درازی دام منم
کور گفت اینک به نزدیک آمدند
خیز بگیریم پیش از زخم و بند
کر همی گوید که آری مشغله
میشود نزدیکتر یاران صله
آن برهنه گفت آوه دام منم
از طمع برند و من تا ایمنم

این توهمات آنان را از شهر فراری داد و سرکارشان به روستائی افتاد و در آنجا مرغی مرده و گندیده یافتند که گوشت و پیرا کلاغها و لاشخورها خوردند و تنها از آن استخوانی بجای مانده بود. مرغ را در دیگری پراز آب انداختند آنقدر زبردیک را آتش کردند که استخوان مرغ مثل گوشت پخته شد پس آنرا بعنوان گوشتی لذیذ خوردند و فربه شدند:

هرسه زان خوردند و بس فربه شدند
چون سسپیل بس بزرگ و مه شدند

در کلیه موارد فوق این جهل است که خود را بعنسیوان
دانائی عرضه می کند. واقعاً که رابطه ادعا و عمل
رابطه ای است معکوس. برای رفع توهم جناب عالی و
کسانی که احتمالاً سخنان شمارا باور کرده اند در آخر
این نوشته تکه ای از دایره المعارف بزرگ شوروی جلد
بیست و هفتم صفحه ۱۱۵ که در آن اسم یوهان اسپا ^{تسپیم}
آمده است عیناً "کپی کرده ام لیکن از آنجا که بعیدند
سولیسیم کذائتی با زهم شمارا به انکار حقیقت و ادا رد و مثلاً
بگوئید: "روسها دروغگو و فلان و بهمانانند" قطعه ای از
ترجمه فارسی فاست توسط حسن شهباز را نیز در آخر
فتوکپی کرده ام تا شاید قبول بفرمائید یوهان اسپا ^{که} پس
هم وجود خارجی داشته وهم منایشان زان ساخته ام. پس
از ارائه این مدارک زنده اجازه بده خدمتت عرض
کنم که :

چوبش نوی سخل اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نیهای جان من خطا اینجاست

نادانی بلاست لیکن زمانی که این نادانی کمال عقل
تصور میشود بصورت فاجعه درمی آید. براستی که هیچ
چیز وحشتناکتر از منطق خودخواهی نیست. و واقعاً
که شاعر چقدر زیبا گفته است که :

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

گفتیم انتقاد یعنی به د اوری نخستن و مهمترین
جنبه این د اوری صداقت است در برخورد با خود و
دیگران. و مصیبت از زمانی که فردی تحت لوائی

انتقاد نسبت به موضوعی شهادت دهد که از آن اطلاع ندارد. سعدی چقدر زیبا گفته است:

سعدی دو چیزی شکند پشت روزگار
تصدیق بی وقوف و وقوف سکوت دار

عجب از کمالات آقای نصیر که در مقدمه "روزی ۱۰۰ روزگار" شماره ۳ برای خود صلاحیت قائل میشود که "با وسواس بیشتری انتقادات ارسالی را برگزیند" لیکن دریغ که ایشان نه تنها از این دقایق ادبی اطلاع ندارد بلکه حتی زحمت نگاه کردن به ترجمه فارسی فاوست را به خود نمی دهد تا چه رسد به تحقیق در مورد صحت و سقم مطالب دریافتی. اینجاست که انسان احساس میکند ایشان بدنبال آزادی قلم بلکه بدنبال دست چپیدن کردن مطالب هستند که حضرتشان را خوش آید. اینگونه برخوردها انسان را بیاد جمله‌ای می اندازد از تورات که: "اکنون کوتاه بینان سپاهیان را برای نبرد گرد آورده اند."

حال میرسیم به عیان کردن جلوه‌ای دیگر از فضل فروشی جناب الف - نوین: اینجانب در قصه نامشماره دو ضمن برخورد با نوشته‌های مسالهای مطرح کردم که بهین مورخین به بیینی کلتوپا ترا مشهور است این ترتیب که میگفتند "اگر در آخرین لحظه مارک آنتونی سردار مشهور روم بیینی و نه‌های کلتوپا ترا را ندیده و عاشق وی نشده بود به مصر لشکر میکشید و مسیر تاریخ جهان عوض میشد." منظور من از عنوان کردن این مطلب مردود کردن نظر کسانی بوده است که نقش تصادف را در تاریخ عمده میکنند و روندها و قانومندیهای عینی تاریخی را نادیده می گیرند.

الف - نوین در رابطه با نظراینها نب مینویسد :
 " اندر روایت آنتونی هم باید گفت که نه تنها مورخین
 بورژوا بلکه در ایدن شاعر معروف انگلیسی در اثر خود
 به تمامی از برای عشق علت اصلی شکست آنتونی را عشق
 بیحد او به کلثوپا ترا می دانند، میگویند بورژوازی -
 است؟ می گویم نویسنده از مطرح کردن آن منظورها
 داشته باید حرفهای پشت پرده را خواند و حال آنکه باید
 دوباره گفت که این ب - آرش است که نمی داند قلم،
 بیل نیست . "

اگر ایشان نوشته مرا با چشم بصیرت خوانده بودند
 می دیدند که بحث من اساساً " نه در مورد "عشق بیحد"
 آنتونی بوده و نه " علت اصلی شکست " او ، بلکه هدف
 من مردود شمردن این دید بوده است که تعادف (بینی
 کلثوپا ترا) در روند تاریخ بشر نقش تعیین کننده
 دارد . جناب الف - نوین :

من از بهر حسین در اضطرابم
 تو از عباس میگوئی جوابم
 اگر نمی فرمائید " به اندرز تو نیاز ندارم " میگویم
 برای از میدان بدر کردن حریف بهر شیوه متوسط -
 نشوید ، از این شاخ به آن شاخ نپرید و ما ست را با
 دروازه پهوند ندمید . این برخورد شما که دلیل
 درستی سخنی را بیان آن از طرف فلان شاعر انگلیسی
 میدانید مرا بهاد پدربزرگها می اندازد که بجای
 استدلال منطقی شعر سعدی حافظ را نقل می کردند و
 اگر معترض میشدیم میگفتند : " تو نیم وجبی که از
 سعدی بیشتر نمیدانی " . اجازه بفرمائید خدمتتان
 عرض کنم که به دلراینها جانب برای قبول یا رد
 گفتاری باید متن آن مورد تحلیل قرار گیرد نه شهرت
 گوینده گفتار . این هم شیوه نقد علمی نیست که

کلیشه‌ای بسازیم و به هر کسی که باب طبعمان نیست
 بگوئیم "توجه میدانی . نویسنده از حرفش منظور
 داشته باید حرفهای پشت پرده را خواند". مفهوم المعنی
 فی بطن شاعر اشتباه آمیز است . اینجانب ترجیح
 میدهم نوشته‌ای را با عینیت خودش قضاوت میکنم و خواندن
 آنچه که پشت پرده میگردد را بگذارم برای جنابعالی .
 جناب الف - نوین شما که با " معیار نقد ادبی "
 آشنا هستید چرا از این نکته غافلید که مشهور بودن
 نویسنده‌ای دلیل بر صحت گفتارش نیست؟ چه بسا
 نویسندگان مشهوری که نوشته‌شان پر است از بد آموزی .
 این منقد است که باید اینها را بمردم بیناساند نه
 آنکه اسیر قدرت و شهسرت فلان نویسنده شود .
 مطلب دیگر اینکه صرف نظر از محدودی از نویسندگان
 با غواصی در ژرفای طبع زیبایی شناسانه انسان اثری
 جاودانه و باب هر انسانی خلق کرده اند اغلب نوشته‌ها
 مهر زمان و مکان را بر خود دارند و منتقد باید به
 جنبه تاریخی هر اثر توجه اکید مبذول دارد .

رابطه اخلاق و ادبیات

الف - نوین مینویسد :

" منتقد ادبی ما... کوشش میکند تا یک دوره کامل
 آموزش اخلاقی را تقدیم نویسنده کند . حال آنکه چگونه
 میتوان معیارهای اخلاقی را بر نقدهنری تحمیل کرد؟ "
 اگر الف - نوین اخلاق را از هنر جدا نمی کرد هرگز
 از تحمیل معیارهای اخلاقی بر نقدهنری سخن نمی گفته
 متاسفانه این بصورت کلیشه درآمده است که عسده‌ای
 عنان قلم را رها می کنند و بقول کتاب " آلیس در سرزمین
 عجایب " ، " کفش‌ها ، کشتی‌ها ، کلم‌ها ، ماهان و لاک
 کاغذ " را بنام ادبیات بهم می بافند و به محض

آنکه خواننده‌ای زبان به اعتراض بگشاید با تبختر باد به غیب میاندازند که " آقا مضامین و قالبهای کهنه را بدور بریز ! معیارهای اخلاقی را به ادبیات تحمیل مکن ". اینگونه افراد نه از اخلاق و آموزش اخلاقی درک درستی دارند و نه از رابطه اخلاق و ادبیات. برای روشن شدن مطلب - علیرغم سینه چاک دادنهای الف - نوین و امثال ایشان - اجازه می‌خواهم یک دوره فشرده آموزش اخلاقی را تقدیم ایشان نموده و رابطه اخلاق را با هنر و ادبیات بیشتر بشکافم :

اخلاقیات نظام نظرات، ایده‌ها، موازین و ارزشها مربوط به تنظیم روابط فردی، هماهنگی اعمال افراد با یکدیگر و با جامعه، شیوه آموزش افراد و ایجاد و تقویت خصوصیات و روابط اخلاقی است. اخلاق از قدیمی‌ترین نوع شعور اجتماعی است که مدت‌ها قبل از ظهور دولت و قانون همراه با پیدایش جامعه انسانی بوجود آمده است. در جوامع اشتراکی اولیه، اخلاق نیرومندترین عامل حفظ روابط کمونی محسوب می‌گردند. با فروپاشی کلانها، اخلاق جمعی کمونی جای خود را به اخلاقیات طبقاتی داد.

انسانی که در چهارچوب اخلاقیات خاصی آموزش یافته است، خود را از وظیفه اخلاقی و تعهدات شخصی اش نسبت به دیگران آگاه است. می‌تواند اعمال و رفتار خود را مورد ارزیابی قرار دهد. خود آگاهی اخلاقی انسان، آگاهی وی از مسئولیت‌هایش در برابر اعمال و رفتاری که در پیش می‌گیرد و ارزیابی بشر از شیوه رفتاری خویش در وجدان انسانی منعکس می‌شود.

ویژگی اخلاق بعنوان شیوه تنظیم رفتار انسانی این است که مستقیماً " به هیچ نهاد خاصی که ضوابط

اخلاقی را بمورد اجرا بگذارد بستگی ندارد. اخلاق با نیروی ترغیب و سرمشق قرار دادن افکار عمومی و آموزش مسنت و قدرت اخلاقی افراد و سازمانها و نهادها پشتیبانی میشود. روابطی مانند دوستی، عرفاقت و عشق را (که الهام بخش هر ادیب و نویسنده است) نه قانون و مقررات دولتی بلکه ضوابط اخلاقی منظم میسازد. اخلاق برخلاف ضوابط حقوقی، اداری و غیره که روبه سوی ایجاد و تحکیم یک سیستم مشخص اجتماعی دارد، بیشتر با دنیای درون انسان سروکار دارد. اخلاق با تاثیر گذاری بر روانشناسی و آگاهی فرد، رسالت خود را بعنوان تغذیه کننده رفتار انسانی به انجام میرساند و به ایجاد روابط اخلاقی در زندگی روزمره و در روابط اجتماعی کمک مینماید. شعور اخلاقی انگیزه نیرومند عمل میلیونها انسان است.

همانطور که گفته شده، اخلاق مقوله‌ای جدا از تاریخ و طبقات نیست. اخلاق همواره با دگرگونی در شیوه تولیدی تغییر کرده و مبارزه بین طبقات را در خود منعکس نموده است. بنا بر این چه بسا که مادر یک جامعه واحد با انواع و اقسام اخلاقیات - فنودالی، بورژوازی و پرولتری و یا به مفهوم عامتر ایده‌آلیستی و ماتریالیستی - سروکار داشته باشیم.

اخلاق ایده‌آلیستی کهن بر آن است که رفتار اخلاقی را از سرشت با اصطلاح جاودانه بشری استخراج کند و آنرا بصورت یک دگمیا قانون ثابت و جهان‌شمول اخلاقی در آورده و از همه انسانها بخواهد که آمال و آرزوهای شخصی خود را با آن منطبق سازند. مثلاً "اخلاق مسیحیت طی سالیان دراز با تبلیغ تسلیم و رضا، مبارزه انسانها را برای تجدید سازمان جامعه غیر اخلاقی قلمداد میکرد و از آنان میخواست که زندگی و خواستههای خود را بسا

جزمها و قالب‌هایی منطبق سازند که از طرف آباء کلیسا تعیین شده بودند. اخلاق بورژوازی که ظاهراً «در برابر اخلاق فئودالی قرار دارد، تحت نفوذ رابطه کالایی است و فردگرایی و خودپرستی تعیین کننده اصول و قواعد آن می‌باشد».

در برابر اخلاقیات بالا، اخلاق مارکسیستی قرار دارد که از نظر فلسفی بر پایه مادی‌گرائی جدلی و تاریخی استوار است. مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که اخلاق را بر مبنای مادی تفسیر نموده و مسیر واقعی انسان را برای دستیابی به شادمانی، عدالت و آزادی مشخص نمودند. مرحله بعدی در تحول اخلاق با نام لنین، پلخانف، لافارک، پیل، کروپسکایا و ماکارنکو همراه است که اخلاقیات مارکسیستی را غنا بخشیدند. آنان بر اخلاقیات بورژوازی که از یک طرف فردگرایی، مطلق‌گرائی و مبارزه علیه جمع را تبلیغ می‌کند و از طرف دیگر انسان‌گرائی، عدالت و نیکوئی را بصورتی مجرد و ماوراء الطبیعی درمی‌آورد و اخلاق را از زندگی واقعی جدا می‌کند، داغ باطل زدند.

اخلاق پرولتری ریشه در زندگی و مبارزه انسانهای تولیدکننده و زحمتکش دارد. امروز مبارزه برای انتقال نظام کهن و ایجاد جامعه جدید مسائل تازه را در برابر اخلاقیات قرار داده و باعث شده است که اخلاق بیش از پیش بصورت یک علم مستقل درآید.

در دوران انتقال انقلابی جامعه، اصول اخلاقی اهمیت اساسی کسب می‌کند. روابط بین انسانها و روابط فرد و جامعه بیش از پیش تحت نفوذ قواعد اخلاقی قرار می‌گیرد و نقش مقررات اداری بتدریج روبه کاهش می‌گذارد. در این زمان است که اخلاق به همه

حوزه‌های زندگی نفوذ پیدا می‌کند و بصورت اهرم نیرومندی در می‌آید برای تنظیم روابط اجتماعی در جهت تحسول قریب الوقوع تاریخی. ادبیات و هنر که همواره خود محصول نوعی ارزش اخلاقی بوده و هم ارزش خاصسی آفریده‌انده اخلاقیات پوسیده کهن را بدور میریزند و بر مبنای اخلاقی نو وظیفه انسان‌سازی را به عهد می‌گیرند. بعنوان مثال در يك دوران خاص تحول اجتماعها است که اخلاقیات مندرج در فتنه‌نشینی جای خود را به اخلاقیاتی میدهد که صمد بهرنگی آغاز گران است.

برای تنظیم روابط اجتماعی آینده نه قانون‌کار ساز خواهد بود و نه مجازات. هیچ چیز نیرومندتر از اصول و ضوابط رفتاری مورد قبول عامه (اخلاق) نخواهد بود. اصول اخلاقی جامعه آینده را میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود: وقف همه جانبه افراد نسبت به آرمان خویشتن، افزایش ثروت اجتماعی با کار جمعی، احساس والای وظیفه شناسی در برابر دیگران، جمع‌گرائی، انسان‌گرائی، انترناسیونالیسم، برخورد آشتی‌ناپذیر با هرگونه تخطی از ضوابط اخلاق جمعی.

اخلاق پرولتری تنها به يك سلسله ضوابط رفتاری ختم نمیشود، بلکه اهرم نیرومندی است برای انتقال جامعه، آموزش و بازآموزی انسانها و تاکید بر این نکته که تحول اجتماعی اساساً "از طریق تغییر در شیوه رفتاری انسانها امکان پذیر است. اخلاق سوسیالیستی یا ضوابط رفتار انسانی که تحت تاثیر آگاهی و احساس وظیفه اجتماعی است، بر کلیه اشکال اجبارات خارجی (قانون و مقررات دولتی) رجحان دارد و همین نسوع اخلاق است که به آزادی واقعی فرد منجر میگردد.

متأسفانه برخی از نویسندگان تازه کار و کم‌مایه ما تفاوت بین انواع اخلاقیات را نادیده انگاشته و

کاربرد هر نوع اصول اخلاقی را در هنر و ادبیات مردود می‌شمارند. در حالی که همین برخورد هم خود نوعی برخورد اخلاقی از نوع ویژه (بوج گرایانه) خویش است. آنچه که میتوانند دوباید مورد محکومیت قرار گیرد کاربرد ایده‌آلیستی اخلاق است در هنر و ادبیات و ساختن و پرداختن يك قالب حاضر و آماده و تغییرناپذیر اخلاقی برای اندیشه و خلاقیت هنرمند نه هر نوع برخورد اخلاقی. ادبیات و هنر - بطور خاص - و علوم اجتماعی - بطور عام - فارغ از ارزش نیستند. آنچه که مهم است يك برخورد مادی و پویای اخلاقی است. الف - نوین که در سطح شنا کرده است این تمایز را درک نمی‌کند و مانند ما نمی‌داند که سیاست را از اخلاق جدا کرد، جدائی ادبیات را از اخلاق اندرز میدهد. در حالی که هنر که عالیترین تجسم زیبایی و زیبایی - شناسی که عام‌ترین علم جذب زیبایی شناسانه جهان و جوهر و قوانین تحول هنر است، هر دو با اخلاق رابطه تنگاتنگ دارند. وحدت زیبایی شناسی و اخلاق يك قانون عینی است که هم در زندگی روزمره به منصفه ظهور می‌رسد و هم در هنر. بقول بلینسکی - منتقد ادبی قرن نوزده روسیه و بنیان گذار زیبایی‌شناسی - "زیبایی خواهر اخلاق است." اگر يك اثر هنری براساسی هنری باشد، اخلاقی نیست - هست. تصاویر هنری که منعکس کننده زندگی مردم و نجابت و زیبایی آنان است، احساس احترام، عشق و قدردانی صمیمانه نیز برمی‌انگیزاند. تصویر قهرمانان راستین زندگی برای بیفنده‌شنونده و خواننده لذت و نشاط زیبایی شناسانه را به ارمغان می‌آورد. برعکس تصاویری که پستی‌ها و زشتی‌ها را منعکس می‌سازند، با محکومیت اخلاقی و احساس

تفروخواری همراهند . حتی هدونیسم که الهام بخش بسیاری از شعرا و نویسندگان بوده است با اخلاق رابطه دارد . هدونیسم که خوب را کسب لذت و رهائی از رنج و بد را چیزی توصیف می کند که باعث رنج بشری گردد ، خود يك تئوری اخلاقی است .

نقد ادبی نیز به مفهومی نوعی قضاوت اخلاقی است که نتایج اجتماعی و اخلاقی نوشته‌ای را مورد بررسی قرار میدهد . هر نوشته‌ای تا حدودی شیوه‌ای عینی برای بررسی انگیزه‌های درونی نویسنده عرضه میدارد که این خود نوعی ارزیابی اخلاقی شخصیت وی است .

با توجه به آنچه گذشت میتوان گفت ادبیات تجوی با ارزش است که وابستگی گسستناپذیری با اخلاق و زندگی حال و آینده داشته باشد و غنا و تخیل و واقع گرایی سالم را بهم پیوند دهد . این ادبیات همان ادبیات کارگری است که سیمای انسان کارگر - که جهان را دگرگون و جامعه جدید را میسازد - در آن نقش اساسی دارد . این ادبیات هم عمیق تر است و هم به مردم نزدیکتر ، این ادبیات مهربانی و توان استثنائی مردم را بسسرای بخشندگی ترسیم می کند . این ادبیات که با زبان مردم نوشته میشود و در آن انسان خود را گم نکرده است خاطره مشترک مردم و مسیر عمده زندگی آنان را ترسیم میکنند . دفاع از عدالت و توصیف قهرمانی که دارای احساس عمیق عدالت جسمی است از وظایف عمده‌ای است که این ادبیات در برابر خود نهاده است . البته عدالت نه در مقیاس محدود بلکه در سطح جهانگستر آن . آنگاه که احساس والای عدالت جوئی بر ادبیات چیره شود ادبیات قدرت عظیمی خواهد یافت زیرا انسان و تمام چیزهائی که برای وی مهم و عزیز است بصورت موضوع اصلی و هدف

کارنویسنده درخواهد آمد.

دوران آوارگی و دربدری کنونی سوکمندانه درز هن
برخی از هنرمندان و نویسندگان ما آیدفتگی، درهم بر-
همی و بی هویتی فرهنگی ایجاد نموده است بطوریکه
بجای دفاع از ادبیات متعهد دوران تبعید سردمدار
هرج و مرج ادبی شده اند. در شرایط اسفبار کنونی
آنچه که انسان را عزت و والائی میبخشد - مانند
اعتماد به نفس، استقلال، فسادناپذیری در نظرات و
اعتقادات - بصورت خطا و اشتباهات گذشته عنوان
میشود و اگر کسی از ادبیات متعهد سخن گوید او را
با مارکهای چون " رهبر کبیر پرولتاریا " و نظایر
اینها خاموش می کنند. درحالی که خطای گذشته
(و اشتباه کنونی) کمبود و اغلب نبود سجایای
اخلاقی در ادبیات ما بوده است نه برعکس.

بنظر اینجانب هنرمند باید هنر بالنده اش را برای
محیطی که زندگی می کند بوجود آوردونه تنها بداند
که مخاطبش کیست و چه نیازهایی در مقطع تاریخی
خاص دارد بلکه به تاسیس نهادهائی برای ارائه
این هنر بالنده نیز همت گمارد. اگر هنرمندان ما
دست بکار نشوند و برای این بحران فرهنگی که هرج و
مرج ادبی، انفعال و کژاندیشی از نمودهای آن -
است چاره ای نیندیشند، اعتیاد و جانشینهای مخرب
دیگر در مقیاسی بیش از گذشته در جامعه ایرانی در
تبعید راه خواهد یافت

شک نیست که افراط کاریهای از طرف برخی از
سازمانهای سیاسی انجام گرفته است. شعارهای بار-
آوردن افراد مجازگزینی اندیشه آزاد با تلقین
رواج روح جزم گرایی و ایجاد تقویت قالبهای از پیش

تعمین شده بحصرای اندیشه و خلاقیت هنری همه و همه این سطحی گرائی را دامن زده است. لیکن نباید از نظر دور داشت که افراد و سازمانهای سیاسی نیز خود برآمد ه از جامعه ایرانی و سنتهای ریشه دار آنند. این وظیفه هنرمندان ماست که با تلاش خستگی ناپذیر فرهنگی خویش این روند را به جهت معکوس آن بکشانند و ما را از مغناک هولناکی که در آن دست و پا می زنیم بیرون بیاورند. انتظار ما از آنان این است که مرهمی بر زخم های ریش مان بگذارند آنکه در برابر زیاده رویهای گذشته راه تفریط را در پیش گیرند و هر چیز مثبتی را از بیخ و بن منکر شوند و مانند نیچه از ارزشها مجدداً ارزشها که معادل است با نفی معیارهای مریسوط به عدالت و اخلاق در جامعه بشری دم بزنند.

الف - نوین یکی از این پیا مبران سیر قهرانی است. ایشان کار را بجائی میرسانند که آشکارا اعلام میدارند: "نویسندگان سمت مربی گری نداشته و ندارند بلکه این سمت را برای همیشه آنها هم به آن حکیم ارجمنند (اینجانب) سپرده اند." اجسازه بفرمائید از ایشان بپرسم مربی یعنی چه؟ مگر نه اینکه معنی مربی تربیت کننده است؟ در این صورت هر کس و هر چیزی که جمعی را تحت تاثیر قرار دهد (نویسنده، هنرپیشه، آوازده خوان شاعر، کتابخانه، مسجد، تماشاخانه و غیره) در شکل گیری سلیقه ها، عادات و کنشهای آن جمع و به عبارت دیگر در تربیت آن به مفهوم عام تاثیر می گذارد. اگزستانیا لیستها درست میگویند که انسان با انجام هر عمل اجتماعی تلویحاً خواستار آن است که آن عمل مورد سرمشق همگان قرار

گیرد . باین ترتیب هر فرد انسانی در حوزه خودش و نویسنده در سطح جامعه مربی است . این وظیفه هیچ گونه تضادی با خلاقیت و ابتکار نویسنده که ندارد هیچ خوداگر با آرمان خدمت به مردم انگیزه یا بسند عاملی است برای خلاقیت و نوآوری های گوناگون راستی اگر نویسنده مربی نیست پس چکاره است ؟ اگر نوشته نویسنده ای هیچگونه ارزش تربیتی به مفهوم عام نداشته باشد هاین بمعنای آن است که نوشته وی ارزش انسانی و اجتماعی برخوردار نیست و نمیتواند جمعی را تحت تاثیر قرار دهد . بنظر اینجانب چنین نویسندگانی از گاه تغذیه می کنند و معلوم است که بجای اثر ادبی چه چیز تحویل جامعه میدهد .

نکته دیگری که ناچارم در پایان این مقال به آن برخورد کنم این دید سرتاسر اشتباه است که خمینسی زائیده دیدگاههای اخلاقی در جامعه ایرانی است . شکافتن این موضوع نیازمند آن است که قبلاً به یک پرسش اساسی پاسخ داده شود و آن اینکه آیا در یک جامعه طبقاتی معیارهای عام اخلاقی وجود دارند که برای کل جامعه انسانی ضروری و قابل تعمیم باشند ؟ پاسخ این سؤال مثبت است . آری برخی معیارهای ساده اخلاقی انسانی وجود دارند که در سرتاسر روند تحول جوامع شکل می گیرند تا جامعه انسانی را از هر نوع زیاده روی که ممکن است کلیت آنرا تهدید کند (مانند سوء استفاده ، فساد ، خشونت جسمی و غیره) در امان نگه دارند . این معیارها حداقل صداقت را درر وابط روزمره و حداقل احترام به شرافت انسانی را طلب میکنند . اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد کنوانسیون ژنو در مورد حداقل رفتار با اسرا و زخمیان جنگی به عنوان مثال این اصول را در خود مستتر دارند . درنده خوئی

خمینی و نظام جمهوری اسلامی ایران وحشتناکترین نمود
 زیر پا گذاشتن این اصول ساده، همگانی و ابتدائی
 اخلاق انسانی است. متأسفانه برخی علت را با معلول
 اشتباه می کنند و خیال می کنند که این بربر منشسی
 انعکاسی از برخوردهای اخلاقی موجود در جامعه ایرانی است
 نکته آخر را بگویم و آن اینکه بسیاری از تئوریها
 که در این مقطع آوارگی علیه اخلاق و خانواده سر هم
 میشود، بیش از پیش منعکس کننده شیوه زندگی و
 خواسته های فردی سازندگان این باصطلاح تئوریهاست در
 جامعه غرب. بدیهی است که این نظرات اراده گرایانه
 و توجیه گرایانه هرگز نمیتواند به عنوان تئوریهای
 عام، منعکس کننده شرایط تاریخی جامعه ایرانی و نیازها
 آتی آن خدمت نماید. اخلاقیات فنودالی موهب بود در
 جامعه ایرانی را هرگز نمیتوان با اخلاقیات بورژوازی
 مقابله کرد. اگر در پی شق ثالثی نباشیم ناچاریم
 مانند رستم در داستان اکوان دیو بین فرو افتاده از
 فراز زمین به دریا یا به کوه یکی را انتخاب کنیم.

رابطه سیاست و ادبیات

سیاست نوع ویژه ای از رابطه بین طبقات، ملت‌های و
 احزاب است. سیاست همچنین مشخص کننده شکل و محتوا
 دولت و درگیری طبقات و گروه های اجتماعی در آن میباشد.
 بنا بر این سیاست جزء اصلی و جدائی ناپذیر زندگی
 مدنی است و اگر قبول کنیم که ادبیات آئینه تمام
 نمای زندگی است ضرورتاً "با سیاست در ارتباط گسست
 ناپذیر قرار می گیرد. کدام نویسنده را سراغ دارید
 که آثارش به نفع این گروه یا آن گروه اجتماعی و در
 ارتباط تنگاتنگ با سیاست زمان خودش نباشد؟

کیفیت این ارتباط را شرایط خاص زمان و مکانی که نویسنده در آن پرورش یافته است معین میسازد. در همین رابطه است که ایمه سزر نویسنده سیاهپوست فرانسوی می گوید: "افعال عاشقانه در زمانهای استعماری صرف نمیشوند." در عر تکا نها و قلیا نها اجتماعی و یا دورانی که جامعه از يك ديكتاتورى سيا فاشیستی رنج می برده ادبیات نمیتواند از ایسن جریانات نیرومند سیاسی زمان برکنار باشد. در ایران امروز که دیکتاتوری، جنگ، قحطی، گرانی و آوارگی بیداد می کند، نویسنده ای که تحت تاثیر این فجایع قرار نگیرد بی رگ است و اثرش بی محتوا و فاقد ارزش. چنین ادبیاتی را جامعه نمی پذیرد زیرا در اولویت آن نیست و ضرورتش را احساس نمی کند.

با وجود این نباید از نظر دور داشت که اگر نویسنده یا هنرمندی بخواهد در چهارچوب يك قالب سیاسی مشخص و از پیش تعیین شده اثر خود را عرضه نماید و بصورت بلندگوی تبلیغاتی و مطیع چشم و گوش بسته فلان جریان سیاسی درآید کار او نه ارزش ادبی و هنری چندانی خواهد داشت و نه ارزش سیاسی. در همین نوشته نشان خواهیم داد که هنر و ادبیات سوسیالیستی با قالب گرانی الگوسازی و سانسور از بیخ و بن مخالف است.

نویسنده تجربی دیگر کدام صیغه است؟
.....

الف - نوین يك مفهوم جدید به مفاهیم ادبی افزوده است و آن مقوله نویسنده تجربی است. الف - نوین نویسنده تجربی را چنین تعریف می کند :

« آنکه در آغاز کار نویسندگی است. » ایشان چنین ادامه می دهند :

« هدف از نقد کارهای تجربی اینگونه نویسندگان رشد زیبایی شناسی آنهاست و نه دادن رهنمودهای حزبی آنهم از نوع رهبران کبیر پرولتاریا. »
جای دیگر خطاب به من مینویسد :

« عده ای دارند تجربه می کنند، با گنده گوئیهای بی اساس خفه شان نکنید، بگذارید بنویسند. »
اظهار نظرهای فوق درباری امر و بصورت مجرد درست بنظر می رسند، لیکن زمانی که بماهیت نوشتن نویسندگان تجربی ایشان توجه کنیم نتیجه بر عکس از کار در خواهد آمد. نمونه ای از « تجارت دست اول » این « نویسندگان تجربی » را من در روزی روزگاری شماره ۲ ارائه دادم. گویا برای الف - نوین مطرح نیست که این حضرات چه مینویسند، چه ارزشهایی را می پراکنند، چه ضرباتی به جامعه می زنند و آیا اصلاً « احساس زیبایی شناسانه دارند یا خیر؟ مهم این است که باید در هر حال از آنان حمایت کرد و « زیبایی شناسی شان را رشد داد » بقول مولوی :

بی همگان بسر شود بی تو به سر نمیشود
جای تو دارد لیمه دلم جای دگر نمیشود
اجازه دهید عرض کنم که کارنویسنده به مراتب حساس تر از جراح مغز است زیرا فرد اخیر با جسم انسان سروکار دارد و نویسنده با روان آدمی. همانطور که فلان قصاب نمیتواند کارد و ساطور سلاخی را بردارد و کار جراح مغز را انجام دهد مهر کودک دبستانی و هرکس توانست چند جمله سرهم کند نیز نمیتواند

با عنوان کردن اینکه من تجربیم دست به قلم برد و هر چه
 میخواهد دل تنگش بگوید و انتظار داشته باشد که
 خواننده مهر خاموشی بر لب بزند .
 اینجانب هرگز نگفته و نمی گویم که " نویسنده
 تجربی " ننویسد ولی می گویم که " نویسنده تجربی "
 باید فروتن باشد و نقاط ضعف نوشته خود را بپذیرد از
 همه چیز و همه کس یاد بگیرد و همواره نگران باشد که
 که نوشته اش چه تاثیری بر روی خواننده بجای میگذارد .
 نه اینکه خود را در برج عاج تصور کند و فکر کند
 سخنش کلام اولین و آخرین است و چشم بسته بدور خود
 بگردد و تصور کند که عرش را سیر می کند . هیچ اشکالی
 ندارد که " نویسنده تجربی " شما هم بنویسد بشرطی
 که خواننده نیز بتواند در محیطی آزاد نه تنها درباره
 ارزش زیبایی شناسانه اثر او بلکه در باره مفاهیم و
 ارزشهایی که رواج میدهد نیز اظهار نظر کند . شما با
 عدم قبول این اصل ، در حالی که فکر می کنید خواننده
 دارد نویسنده تجربی شما را خفه میکند خود خواننده را
 خفه میسازید . (من اینرا در بخش " يك بام و دو هوا "
 نشان خواهم داد) . خواننده اینرا از شما قبول
 نمی کند که " هدف از نقد کارهای اینگونه نویسندگان
 رشد زیبایی شناسانی آنهاست " هر کس در قبسال
 نوشته ای که منتشر میسازد مسئول است . برخلاف آنچه
 شما تصور میکنید " کور بازار " نیست . خواننده
 پنهان نارسائیهای کسی را پنهان میکند و نه به
 کسی نان قرض میدهد . هیچ کس حق ندارد بنام " نویسنده
 تجربی " احساسات ، عواطف و زندگی خواننده را بیازی
 بگیرد . اگر آزادی قلم است باید آنرا برای همه
 بخواهیم و گرنه آن آزادی که شامل عده معدود مسرور د

نظر تان شود ، عوام فریبی و الیگارش است . برخی
 از دستاوردهای نویسندگان تجربی را قبلاً در معرض
 قضاوت قرار دادیم . در اینجا چند چشمه دیگر از
 هنرنامه‌های آنان به معرض نمایش گذاشته میشود :
 از ب - آرش شروع میکنیم که در " روزی ۰۰۰۰ روزگاری " شماره ۲ داستان کوتاهی منتشر کرده است تحت عنوان
 " فرمان " . محمد شخصیت اصلی داستان از مبارزین
 سیاسی دوران شاه است که سرو کارش به کانا دامیافتد
 و در اینجا تحت فشار عقده‌های متعدد روانی و جنسی
 به روان نژندی و مردم‌گریزی دچار میشود و سرو
 کارش به جایی میرسد که بینها نی‌ودزدانده‌بیک سینه‌سای
 کسی وارد میشود . تا اینجا داستان میتواند طبیعی
 جلوه کند . لیکن از اینجا به بعد که نویسنده تجربی
 میخواهد آنرا هیجانی کند کار خراب میشود و ایشان
 دست خود را روی می‌کند . بقیه داستان را از ب - آرش
 می‌شنویم : " ... و آن دو زن مشغول در آوردن -
 لباسهای مرد شدند ... محمد ... نمیدانست چه احساسی
 دارد ولی بین پاهاش خیس‌لرزی حس کرد . " هند
 حال اعم از اینکه ب - آرش و الف - نوین بخوابند
 یا نخواهند خواننده بدنبال منطقی این داستان
 میرود و به این نتیجه میرسد که نویسنده محتسرم
 هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشته است که شلوار طر
 را چک کند مگر آنکه قهرمان داستان خود را بنشوده
 باشد با این تفاوت که خوابی که دیده است نیمی دروغ
 است و نیمی راست . نویسنده تجربی دیگر شما " حسن رجب
 نیا " در " روزی ۰۰۰ روزگاری " شماره ۳ ضمن مقدمه‌ای
 بر " درد خنده " مینویسد : " شاید بشود گفت
 پرت و پلا بافی است " . آنگاه چنین ادامه میدهد :
 " امیدوارم اساتید عما قورت داده ، این بنده را بزیر

شلاق نقد نکشائند . " چنین برخوردی بی اختیار من
 خواننده را بباد داستان آن رند عیار میاندازد که
 وقتی طلبکار که از نعمت سواد بهره‌ای نداشت از او
 خواست که سند بدهکار خودش را با بنویسد وی در
 ابتدای سند چند فحش آبدار نثار کسی کرد که متن
 سند را فاش کند، آنگاه این عبارت را به عنوان متن
 سند مرقوم داشت: " طلبکار کوه ، بدهکار مسو " .
 مفهوم مخالف نوشته آقای رجب نیا این است که
 هیچکس از ایشان انتقاد نکند زیرا در این صورت عصاره
 قورت داده است . گرچه " درد خنده " آقای -
 رجب نیا شربت گوارائی که ایشان جلو خواننده قرار
 داده است ولی افسوس که روی این شربت گوارا مگس
 شناور است . نمونه دیگر " نویسنده تجربیسی " .
 نویسنده با استعداد نصیر است که بزبان انگلیسی
 داستان مینویسد در روزی ۰۰۰ روزگاری شماره ۳ منتشر
 می کند . در این مورد صرف نظر از ارزش داستان منتشره
 سئوالات ذیل برای خواننده مطرح میشود : مناسبترین
 زبان برای نگارش داستانی در مورد ایرانیان کدام
 است ؟ خوانندگان داستان انگلیسی ایشان کهانند ؟
 آیا هدف از انتشار این نوشته ارائه کاری از طرف
 " کارگاه نویسندگان ایرانی " و دریافت کمک مالی از
 دولت کانادا بوده است و یا ندان دادن نمونه‌ای از
 ادبیات مدرن ایران به جهانیان ؟ در صورت اخیر
 آیا کسی که سنگ به این بزرگی را بر میدارد نباید
 بتواند از زیر آن بلند شود ؟ جالب این است که الفصحی
 نوین نویسندگان تجربی فوق را با همینگوی، بالزا
 داستایوفسکی شکسپیر و دانته مقایسه میکنند .
 اشکال خود نویسندگان مذکور نیز بنظر اینجانب در

همین است که در عالم خیال خود را در ردیف نویسندگان بزرگ قرار می دهند و با تقلید ناشیانه از آنان يك آتش در هم جوش بنام اثر ادبی درست میکنند. بعد از نمونه های فوق از الف - نوین اجازه میخواهیم در پاسخ این سخن ایشان که می پرسند " حیوانی آتش - خدائی کرد و داستان نوشت؟ عرض کنم که آری خطا کرد و آنهم چه خطای بزرگی. بقول کتاب کليلة و دمنه (در باب اسد و الثور) " درود گری کار بوزینه نیست " .

الف - نوین در حالی که ظاهراً دم از آزادی قلم می زند این آزادی را برای اطرافیان خود میخواهد و بس . از نظر ایشان " برای روشن نمودن موضع اجتماعی سیاسی يك نویسنده باید بعد از حداقل ده سال از شروع کار نویسندگی اش در مورد او نظر داد، " واقعا که دست استاد درد نکند که نه تنها رفسو میکند بلکه مهلت قانونی هم میدهد . گویا از نظر ایشان تاثیر تراوشات ذهن این نویسندگان تجربی در این برزخ همدتزای آوارگی که بیش از هر چیز خود - آگاهی و حرکت منطقی نیاز داریم هر چه میخواهد باشد خوانندگان باید ده سال صبر کنند و آنگاه در مورد موضع اجتماعی سیاسی نویسنده ای نظریدهند. بعد از ده سال هم " خدا کریم است " چه بسا نویسنده اصلاً کار نویسندگی را رها کند و بعنوان مالک کمپانی تاکسی رانی مهاجرستوران و یا بساز و بفروش به هموطنان کانا دائی خود خدمت نماید و بر این جماعت هم از نظر ادبی هیچگونه حرجی وارد نیست .

این شیوه " نقد ادبی " همان شیوه فضل فروشانده آخوندی است که برای غیر منطقی ترین کار خود حکمتی نهانی و ویژه قائل است که عوام را از آن آگاهی

نیست . گفتار فوق را مقایسه کنید با فرمایشات
 رهبر ایدلولوژیک نوین مردم ایران در مورد حکمت
 ازدواجشان که چگونه هر دو از يك سرچشمه آب می نوشند :
 " حالا نمیتوانید بفهمید؟ صبر کنید . نمیدانم يك
 سال ، یا ۵ سال و یا ده سال دیگر خواهید فهمید . " (مجاهد شماره ۲۴۱ صفحه ۱۳) . باز هم دو صد رحمت به
 برادر مسعود که برای درك ما فاصله ای بین يكسال
 تا دهسال را قرار میدهد . در مورد اینکه توصیه
 فرموده اید که " با گنده گوئیهای بی اساس خسود " نویسنده
 نویسندگان تجربی " را خفه نکنید " ، بشما اطمینان
 میدهم که نگرانی تان بی اساس است . کسی که واقعا
 میخواهد نویسنده بشود ، هرگز با هیچ سخنی از
 میدان بدر نخواهد شد . حال اگر امثال اینجانب هم
 گنده گوئی کرده باشند خواننده آگاه است و در این
 صورت سخن مانده تنها باعث خفه شدن نویسنده نمیشود
 بلکه او را تقویت نیز خواهد کرد . امثال شما که
 هزار ما شاء الله آزادی دست به قلم ببرید و آنچه
 که در قوطی هیچ عطاری یافت نمیدود نثار ما کنید .
 در پاسخ این اندرزتان که اینجانب باید حرف خود را
 آویزه گوش کنم و کاری نکنم که نویسندگان تجربی
 ایشان کینه بدل بگیرند اینرا باید عرض کنم ، که
 نویسنده تجربی با يك جمع سروکار دارد و من در برخورد
 با کار ایشان با يك فرد . اینجاست که تشبیه شما
 بلامشبه و قیاستان مع الفارق از کار درمی آید .

اندر کیفیت رفوگری و وصله چسبانی

الف - نوین با کاربرد اختیار گرایانه مفاهیمی

چون " نویسنده تجربی " ، " نقد از مهال " ، " حیوانی داستان نویسی " نه تنها در رفوگری پید طولانی دارد بلکه در پیوند آسمان با زمین و ماست با دروازه و چسبیدن مارکهای ناخق به طرف مقابل نیز واقعا استاد است . او از یک طرف از اینجانب خرد می گیرد که چرا نویسندگان تجربی ایشان را " مال بخلیائی " " خرد بورژوازی سرخورده " " پسر حاجی " و غیره خواندم ولی از طرف دیگر عنان قلم را رها نمیکنند بدون هیچگونه دلیلی مرا با چماق ریشخند فیسرو می کوبد و عناویستی چون " کور " ، " رهبر کبیـــــر پرولتاریا " ، " مسئول حزب " ، " منتقد بزرگ " ، " ادیب ارجمند " ، " حکیم ارجمند " ، " خدایگان " " واجد اخلاق آسیائی " ، " پدر سالار " ، " سالار پرور " را بر سرم فرو میبارد . آخر شما چگونه واعظی هستید که از همان ابتدا ، وعظ خود را بسه این سادگی باطل می سازید؟ شما که مرا به غرض ورزی و برخورد شخصی متهم میکنید دقیقا خودتان دچار این بیماریها هستید زیرا من نوشته های را معرفی و موشکافی کرده ام و بعد سعی کرده ام انگیزه نویسنده را از اعماق روانش بیرون بکشم در حالی شما با دادن اطلاعات نادرست و نقل قولهای غلط و غرض آلود ابتدا مارک چسبانیده اید و بعد مرا چماق باران نموده اید . بنظر اینجانب دشنام در يك حالت كلي منطق آدمهای بی منطق و فرهنگ انسانهای بی فرهنگ است . کسروی بدرستی می گوید دشنام هیچ نیست تنها خشم دشنام شنونده را برمی انگیزد و شخصیت نازل و بی مایگی دشنام دهنده را افشاء می کند . اجازه دهید تنها يك استثناء را بر اظهار نظر درست زنده باد کسروی - از دید خود - ذکر کنم و آن اینکه گاهی اوقات

انسان با کسانی طرف میشود و برخوردهائی را میبیند که هیچ چیز مانند چند ده نام آبدار نمیتواند بیانگر تنفر آدمی باشد. جدل ادبی شما از یکطرف انسان را بیاد "جدال سعدی و مدعی در بیان توانگری و برویشی" می اندازد که هر دو طرف قضیه خود سعدی است و هر زمان بخواهد از جناحی به جناح دیگر می رود و از طرف دیگر این جدال یادآور جدل کلاسیک پرودن و مارکس است که مارکس در باره نامبرده مینویسد: پرودن اظهار میکند خیال میکند ثابت کرده است. برای او اظهار کردن ثابت کردن و ثابت کردن اظهار کردن است.

اگر واقعاً "شما با شیوه نقد ادبی آشنا هستید باید استدلال کنید نه اینکه بر سر هر مسأله‌ای از خورجین خود وصله‌ای بیرون بیاورید و بر تارک مخالفین خود بچسبایند. این شیوه برخورد، مرا بیاد کودکان دبستانی می‌اندازد که وقتی فصل امتحانات نهائی نزدیک میشد بدنبال مقدمه‌ای می‌گشتند که بهر انشائی بخورد. مارک زنی و وصله چسبانی شیوه آدمهای سطحی و بی فرهنگ است که کوتاه‌ترین راه را برای برخورد با هر مسأله‌ای برمی‌گزینند و برای پدیده‌ای هر چند پیچیده و نوظهور یک قالب کهنه و قدیمی آماده دارند. هنر اینگونه افراد هرگز از رکود و انحطاط بیرون نخواهد آمد زیرا از ابتدا تکلیف خود را با همه چیز و همه کس روشن نموده‌اند و هرگز نمیتوانند به تحلیل عمیق و منطقی مسأله‌ای بپردازند. وصله چسبانی از شدیدترین و ناروا ترین نموده‌های جزمی-گرائی است.